

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در علت فصل برای جنس بود و اشکالی که مطرح شده بود که اگر قرار بر این باشد که جنس. توهمی که در اینجا هست این است که معنای جنسیت یک معنای عام و شمول هست چطور می‌تواند این فصل علت برای او باشد در حالتی که آن جنسیت جنسیت مطلق است، اگر جنسیت مطلق است پس بنابراین یک فصل که می‌تواند برای جنس مطلق علت باشد از آنجائی که جنس مطلق آن ماده برای همه انواع است، پس بنابراین آن فصل می‌تواند فصل برای همه انواع باشد این اشکالی که در اینجا هست و اگر آن فصل علت برای جنسیت مخصوص باشد، یعنی فصل علت برای یک حصه خاصی از جنسیت است نه حیوانیت کلی نه جسمیت کلی نه فرض بکنید که یک ماده کلی یا حجریت کلی، خشبیت کلی بلکه یک خشبیت خاص فصل علت برای تحقق و تعیین اوست، اگر اینطور باشد صحبت در این است که این خصوصیت را این جنس خاص از کجا آورد؟ قبل از استناد به آن فصل که جنس فرض بر این است که تحقق خارجی ندارد، تعیینی ندارد تا اینکه بخواهد یک خصوصیتی را پیدا بکند و ذات خود جنس آن ذات که حائز امکان استعدادی هست او خودش فی حد نفسه نمی‌تواند خصوصیت را استجلاء کند، مگر اینکه او بواسطه علت باشد این اشکالی که خب در اینجا شده.

پاسخش این است که این جنسیتی که معلول برای فصل است این معلول به این معنا نیست که بخواهد آن جنسیت به نحو کلی تحقق خارجی داشته باشد و بعد فصل بخواهد در او تأثیرگذار باشد، بلکه فصل می‌آید و آن جنس را متعین

می‌کند، یعنی آن جنس را از مقام ابهام بیرون می‌آورد و او را متعیّن می‌کند پس تعین جنس به فصل است یعنی فصل علت در تعین است نه اینکه فصل علت در تحصیل است و فرق بین التعین و التحصل در تحصیل خود یک امر مبهم می‌تواند در عالم ذهن آن تشخص خودش را پیدا کند ولی تعین عبارت است از همان حقیقت خارجیّه نوعیه که بواسطه فصل حاصل می‌شود آنکه اگر مطلق باشد و علت به او قوام بدهد آن در صورتی است که جنس در خارج بخواهد معین و مشخص باشد یک فصل از فصول را شما بگیرید و یک قرعه بیاندازید یک فصل بیاید و آن جنس حیوانیت را در خود خارج، خود آن جنس را بخواهد محقق کند اشکال پیدا می‌شود که چطور ممکن است یک فصل یک جنس عام و دارای شمول را بتواند محقق بکند و متعیّن بکند و او را جنس برای همه انواع قرار بدهد این اشکال آنجا پیدا می‌شود که این مساله در قضیه آن تعین جنس لازم‌اش این است که همه انواع از یک فصل واحد همه متعیّن بشوند که هو خلاف و إلا اگر نه مساله این باشد که همانطوری که مرحوم آخوند ذکر کردند مساله فصل و علیتی که فصل در جنس دارد علیت در مقام ابهام و تعین است یعنی از امر مبهم در آوردن است وقتی یک شیئی از یک امر مبهمی در می‌آید به همان وضعیت خودش او را برمی‌گرداند نه به یک وضعیت دیگر و به یک شکل دیگر، وقتی که شما یک مرکبی در اینجا هست می‌گویند انگشتان را بزیند در آن و بعد این کاغذ را انگشت نگاری کنید این مرکبی که الان انگشت شما بهش خورده یک شکل عام را به وجود نیاورده بلکه شکلی را که مطابق با شیارهای دست شماست به وجود می‌آورد، دیگری بخواهد بیاید و به این مرکب انگشت بزیند باز رنگ شکل متناسب با شیار انگشت خود او این تحصیل پیدا می‌کند پس اینطور نیست که این شکل انگشت زید که الان این مرکب را متعیّن می‌کند باعث

تعیّن و شکل‌پذیری همه این یک شیشه مرکبی شده که در اینجا وجود دارد این شیشه مرکب یک معنا معنای ابهامی دارد که ابهامش بواسطه علیت خود همین بند انگشت برطرف خواهد شد و هرکدام از اینها حصه خود را دارد و این صورت خارجی مرکب را شکل انگشت زید و عمر و بکر و خالد تعیین می‌کند نه اینکه به خود این مرکب قوام ببخشد و اصلا او را در مرکبیت بهش قوام و تعین خارجی بدهد که خب آن دیگر در اینجا معنایی نخواهد داشت. پس بنابراین اشکالی ندارد که سلسله علل متعدده بر معلول واحد به این حیثیت بیاید، چون معلول یک معلول مبهمی است این توارد علل مختلفه بر معلول واحد در باب تعین خارجی و تعین شخصی است در آنجا هر معلولی یک علت واحد می‌خواهد ولی در مورد جنس که ماهیتش ماهیت مبهمه است در آنجا اشکالی ندارد چون حصه‌ای وجود ندارد که بخواند اختلاف پیدا بشود. نکته‌ای که در اینجا هست. البته بحث توارد علل واحد بر معلول واحد ما نمی‌توانیم ضعف وجودی را در اینجا مد نظر قرار بدهیم که مرحوم آخوند فرمودند که لمعلول واحد جنسی غیر مستنکر، لضعف الوحدة فی الطبیعة الجنسیة. ضعف وحدت در طبیعت جنسیه وحدت در اینجا ضعیف نیست، وحدت در اینجا به قوت و قدرت خود باقی است حقیقت وحدت در اینجا ضعیف است نه خود وحدت، شما وقتی که معنای جنس را در نظر می‌گیرید واقعا حیوانیتی که در نظر می‌آید شجریّت و خشبیت و حجریت منتفی است ما برای حجریت یک وحدت قائلیم و آن وحدت وحدت حقیقیه است به اعتبار دیگر وحدتی که در آنجا هست وحدتی نیست که قبول اثینیت و ثلاثیت و اربعیت و خمستیت و اینها بکند وحدتی که شما بر یک مساله بار می‌کنید چه جنس باشد چه غیرجنس چه مابہ‌ازاء خارجی داشته باشد یا نداشته باشد در اصل وحدت انخرامی به وجود

نمی‌آید، در آن متوحد ضعف وجود دارد که آیا این تعین خارجی است که قبول وحدت کرده است، یا صرف اعتبار ذهنی است نه در خود وحدت، شاید هم منظور آخوند همین بوده حالا به این تعبیر آمدند ایشان ذکر کردند، در اینجا خود حقیقت جنسیه دارای معنای متحصّل ذهنیه هست، آن تحصّل ذهنی به واسطه نوع اعتبار حاصل می‌شود و خود آن تحصّل ذهنی او احتیاج به فصل ندارد چه فصلی وجود داشته باشد یا نداشته باشد، شما تحصّل ذهنی برایتان حاصل می‌شود بعد فصل می‌آید و آن تحصّل را بارزش می‌کند آشکارش می‌کند و از مقام ابهام او را درمی‌آورد پس این مساله اشکالی در اینجا وارد نمی‌شود نسبت به این مساله بعد یک مطلبی از صاحب مباحث مشرقیه - می‌خواستم بگویم مرحوم ولی بعضی‌ها شنیدم که گفتند در نوشته داریم که این صاحب مباحث مشرقیه در اواخر عمرش شیعه شده بود یعنی تشیع خودش را بیان کرده بوده من جایی دیدم ولی هنوز مستندش را پیدا نکردم - وهم و تنبیه ربما یتوهم أحد أن «الناطق» - مثلاً - إن كان علة للحيوان المطلق، لم يكن مقسماً له اگر ناطق علت حیوان است پس مقسّمش نیست چون مقسّم قبل از تعلق فصل باید وجود خارجی داشته باشد و إن كان علة للحيوان المخصوص اگر علت برای حیوان خودش است که مال خودش هست فلا بد و أن يفرض تخصّصه أولاً که در تخصّصش باید فرض بشود حتی یكون «الناطق» علة له چون ناطق باید علتش باشد چون اول باید بگوییم این منحصص هست و این متحصص به یک حصه خاص است تا اینکه ناطق بشود علتش چون خاص است این عام نیست لکن ذلك الحيوان متى تخصّص فقد دخل في الوجود ولی این حیوان هر وقتی که تخصّص پیدا کرد دیگر از ابهام بیرون آمده و داخل در وجود شده وقتی داخل

در وجود شد دیگر فصل می خواهد چکار؟ دیگر نیاز به فصل ندارد و استغنی عن العلة بوجوده دیگر نیاز به فصل ندارد و الحل فی ذلك: خب رفع این وهم أن الفصل لكونه علة لطبيعة الجنس متقدم علیها خب این یک امر واضح است فسیبیه السبب لیس لأن المعلول اقتضاه سببیت سبب بخاطر این نیست که معلول اقتضای او را می کند بلکه بخاطر این است که او معلول را ایجاد می کند عکس قضیه معلول چیزی نیست تا اینکه اقتضای سبب کند، سبب است که معلول را در خارج ایجاد می کند و ما می گوئیم این علت برای معلول شده لگونه ما وجد بعد فی مرتبة السبب، معلول هنوز در مرتبه سبب پیدا نشده بل لإیجاب السبب وجوده این سبب وجود او را ایجاب می کند فکذلك هاهنا لیس مثل همان علیت و سبب برای ماهیات و ظهور ماهیات در خارج به اضافه اشراقیه این مساله هم به همان کیفیت است لیس أن الحيوان بحيوانيته اقتضى أن يكون له فصل، خود حیوانیت در ذات، اقتضای فصلیت نمی کند چون اگر خود حیوانیت در ذات خودش اقتضای فصلیت بکند پس نفس حیوانیت در هر جا تحقق پیدا می کند باید همه فصول در آنجا تحقق داشته باشد چون صحبت این است که خود ذات حیوانیت اقتضای فصل می کند چند تا فصل داریم؟ صد میلیارد فصل داریم پس در هر کجا که حیوانیت ظهور پیدا کرد همه فصول هم باید شما بگوئید بیا، دو دو تا می شود شانزده تا حالا کی می آید ثابت کند؟ شبهه انداختن هم خیلی دیگر امروزه رسم شده که هی فقط شبهه باشد، هی فقط طرح شبهه بشود، آن وقت طرح شبهه نه به اینکه حالا یک مساله بی اصل و حساب، نه هر چیزی که با ذهن جور در بیاید مطرح بشود هر چیزی که با ذهن جور نیاید با هزار تا انگ و منگ و اینها از دایره کنار گذاشته بشود، به نظر می رسد خیلی دیانت سست شده اینها همه به

این بر می‌گردد تا آدم در دین خودش اهمی نداشتند باشد این مسائل پیش نمی‌آید، وقتی که نه خیلی قابل توجه نباشد دیگر هر جوری بود مساله مهم نیست، حالا فکیف به اینکه بخواهد آن دیانت با ذوق خود آدم هم جور نیاید الان بسیاری از مطالبی که ما انجام می‌دهیم بر خلاف فکر ما و بر خلاف نفس ما و بر خلاف مشتهیات است ولی خب در عین حال انسان انجام می‌دهد چون بالاخره آدم است بخاطر اطاعت از بزرگی انسان خیلی کارها را انجام می‌دهد ولی بر خلاف نفسش است، اگر قرار بود که انسان کارهای که مطابق با نفسش است انجام بدهد جنگل بود، اینکه شما الان از قانون راهنمایی کنار چهار راه می‌ایستید و تخطی نمی‌کنید بخاطر چیست؟ خب دلتان می‌خواهد بروید بابا برو دیگر چرا می‌ایستید؟ بر خلاف نفستان چرا می‌ایستید؟ چون احترام قانون واجب است، احترام قانون لازم است، اگر قانون نباشد مملکت هر دم بیلی است یعنی این مساله ولو اینکه بر خلاف نفس است شما را ملزم به اطاعت از قانون می‌کند و همین مساله را برای خودتان در نظر بگیرید که اگر قرار باشد تجاوز از قانون برای شما مباح باشد پس تجاوز قانون برای او هم مباح خواهد بود و به همدیگر می‌زنیم پس برای اینکه به همدیگر نزنیم مجبورید بر خلاف نفستان قانون را رعایت کنید و إلا هر کسی دلش می‌خواهد هرچی که موافق با نفسش نیست بیاید انجام بدهد و هیچ رادع و مانعی بر این قضیه نداشته باشد، امروزه این مسائل و این تشکیات همه‌اش بخاطر آن بی‌بندوباری باطن است باطن بی‌بندوبار شده دنبال مستمسک برای توجیه ظاهر می‌گردد، آن اصل خراب شده آن ریشه خراب است، دنبال این می‌گردد که عیب را متوجه خودش نکند، ایراد را متوجه خودش نکند دنبال آن می‌گردد، والا خب دلیلی ندارد بر اینکه انسان بیاید یقینات را کنار بگذارد فکذلك هاهنا لیس أن الحيوان بحیوانيته اقتضى أن یكون له

فصل و إنما من قبله الحاجة المحضة من دون اقتضاء أمر معين از قبل آن به اصطلاح حیوان حاجت محضه است و اقتضایی نیست بدون اینکه اقتضای امر معینی را بکند حیوانیت در ذاتش نیست که کدام فصل را قبول می‌کند آن فصل است که می‌آید زور می‌گوید و حیوانیت را همچون وضعیت شکل خودش در می‌آورد حیوانیت مثل یک بچه‌ای می‌ماند که شیرخوار در اینجا افتاده خب بلندش می‌کنید اینجا می‌گذارید، از اینجا بلندش می‌کنید آنجا می‌گذارید، خود بچه لاقتضاء است، اراده‌ای از خودش ندارد مثل یک حیوانی می‌ماند، الاغی می‌ماند که این فرض کنید بیرون است یک طناب هم دستش هست آیا در الاغ اقتضاء می‌کند که مرا به خیابان ببرید، خب یک همچنین چیزی شما تا بحال دیدید؟! یا مرا به دکان بازار ببرید، یا فرض کنید که بر گرده من هندوانه و خربزه بگذارید یا سیب و گلابی بگذارید نه می‌گوید من خرم خدا هم مرا خر کرد افساری هم به گردن من گذاشتید و من را در خیابان ببرید حرفی ندارم لاقتضاء هستم خر می‌گوید من لاقتضاء هستم هرکی بیاید افسار مرا بگیرد من دنبالش می‌روم، این خرها را که شما می‌بینید اینها فقط یک افسار دارند و چیز دیگری ندارند، می‌گوید افسارم را دست هر کسی بدهید من حرفی ندارم، امروز این افسار مرا بگیرد و هرکجا می‌خواهد برود برود، فردا یکی دیگر می‌آید افسار مرا می‌گیرد برود، سال دیگر یکی دیگر می‌آید افسار مرا می‌گیرد می‌برد خر خر است، پنج سال دیگر یکی دیگر می‌آید افسار مرا می‌گیرد حالا دیگر خر است حالا می‌خواهی ما را در خیابان ببر ما خریم می‌خواهی در بازار ببر باز ما خریم با رفتن به بازار ما آدم نمی‌شویم و رفتن به خیابان، در نمایشگاه کتاب هم مرا ببری خرم، اگر در نمایشگاه کتابی که می‌خواهد در بیاید اگر خرها را ببرند اینها با رفتن در نمایشگاه کتاب آدم نمی‌شوند، جایشان عوض شده حالا آیه قرآن هم که

می‌فرماید: ﴿ كَمَثَلِ الْجِمَارِ تَحْمِلُ أَسْفَارًا ۚ ﴾^۱ آن وقت می‌گویند چرا اینقدر مثالها را با خر می‌زنی بابا آیه قرآن مثال زده او به ما یاد می‌دهد ﴿ كَمَثَلِ الْجِمَارِ تَحْمِلُ أَسْفَارًا ۚ ﴾ این نمایشگاه کتاب را می‌بینید حالا خرها را در این نمایشگاه ببرند، اگر حالا آمدند و بردند و رفتند و یا خرها خودشان رفتند آنجا این قضیه چی می‌شود؟ خب برود جایش عوض شده حالا قبلا این خر در طویله بود حالا در نمایشگاه است قبلا در خیابان بود حالا فرض کنید در فلان محله است افسارش را هم هر کی بگیرد فرقی ندارد کله را می‌اندازد پایین می‌گوید ببر امسال یکی افسارمان را می‌گیرد، چند سال بعد یکی دیگر بگیرد در هر دو حال تسلیم هستیم، تسلیم رضای الهی هستیم این را می‌گویند این مقام خیریت مقام رضا و تسلیم است آقا، این همه شما اندر کتب همین خواندید و همین معرفت پیدا نبرده‌اید این را می‌گویند مقام تسلیم، صدایت در نیاید البته صدای خر در نیاید ما را نمی‌گوییم صدای خر در نمی‌آید بار رویش بگذارید هندوانه بگذارید فرق نمی‌کند اگر آجر بگذارید روی گرده خر یا اسفار بگذارید یکی است، یعنی انگار نه انگار که این بر گرده‌اش اسفار گذاشتند، بر گرده‌اش قرآن بار کردند و دارند می‌برند دیگر از قرآن که بالاتر نداریم، این جناب بین قرآن و بین آجر فرق نمی‌گذارد.

فی هذا تذكرة لمن اراد ان يتذكر و هو ان يخشى چگونه خداوند این خر را زیاده‌تر از بقیه موجودات آفریده است لكن الناطقية اقتضى بحسب ذاتها خود ناطقیت اقتضا می‌کند أن يلزمها الحيوانية المعينة المطلقة اینکه حیوانیت معین

مطلق است لازمه آن ناطقیت باشد ناطقیت بدون حیوانیت که نمی شود فالحاجة المطلقة حاجت مطلقه از قبل حیوان آمده، حیوان می گوید من حاجت دارم به اینکه به صورت و شکل و شمایی در بیایم ولی اقتضای چیزی نمی کنم، اینکه از خودم بیایم بگویم که من حیوان می خواهم به صورت انسان در بیایم نه، این در کار ما نیست یا حیوان بگوید که من می خواهم بصورت بقر در بیایم این کار ما نیست، می گوید من می خواهم به صورت در بیایم این مقدار از من بر می آید که حیوان بگوید من به تنهایی نمی توانم در خارج وجود داشته باشم مرا به صورت در بیاورید به کدام صورت؟ خودتان می دانید به هر صورتی که می خواهید در بیاورید، شما هر صورتی که برای من حیوان ترسیم کردید من در مقام رضا و تسلیم چشم بسته و گوش بسته و زبان بسته و دست بسته و پا بسته قبول دارم مثل ورق سفید می گذارند جلوی آدم می گویند امضاء کن بابا چی نوشته؟ به تو مربوط نیست تو امضایت را بکن حیوان هم همین را می گوید می گوید آنرا که من ازم برمی آید فقط همین مقدار است و تعین المحتاج إليه انما جاء من قبل الفصل از قبل فصل می آید او را متعین می کند و تعدد علل بر معلول واحد جنسی اشکال ندارد حالا شما می گویند که فصلها بر سر یک معلول می آید، یک معلول را وجود می دهند در صورتی که توارد علل ایشان می گویند عقلا جایز نیست، ایشان می گویند آن معلولی که خارجی داشته باشد نه معلول ذهنی و معلول تصویری لضعف الوحدة فی الطبيعة الجنسیه. که در اینجا گفتیم مساله وحدت در اینجا نیست مساله همان معنای متوحد است، آن معنای متوحد که عبارت از همان معنای جنسی مبهم آن چیست؟ آن در تعین و در تحصیل ضعیف است وقتی که ضعیف باشد هر فصلی می آید او را متعینش می کند نه اینکه خود او

فی حدنفسه دارای تشخیص و دارای تعین باشد که آبی از علل متعدده باشد.

تلمیذ: سیوطی و اینها شیعه بوده‌اند؟

استاد: نمی‌توانیم بگوییم شیعه، البته راجع به سیوطی کتابی از ایشان هست که در آخر عمر اعتراف به تشیع و غصبت خلافت کرده، از سیوطی کتابی هست و آن کتاب اگر پیدا بشود خب خیلی خوب است، معلوم بشود این قضیه کجاست، ولی الان در دسترس نیست اسمش یک "تنبیهی" دارد منتهی من نمی‌دانم این در نوشته‌جات حاج شیخ عباس قمی یکی از این نوشته‌جات ایشان عربی است ایشان آنجا این قضیه را دارند، ظاهراً الکنی و الالقاب در قسمت سیوطی و اینها را تحقیق بکنید ایشان آنجا اسم کتاب را ذکر می‌کنند، اگر اینطور باشد آن وقت انسان بعد می‌تواند پیگیری کند و ببیند کجاست کتاب ایشان کتاب مختصری هست کتاب بزرگی هم نیست در آنجا ایشان تصریح به غصبت خلافت خلفا می‌کند.

تلمیذ:.....

استاد: ولی ابن‌ابی‌الحدید نه، علی‌کل‌حال آن‌ته دلش نمی‌آید این قضیه را ردش کند حتی اصلاً خلفا را مسخره می‌کند، ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید کار شما جز در رفتن در جنگها و فرار کردن چی بوده؟ شما نائم الخد هستید یا اینکه مرد؟ ام نائم الخد انتم ولی عجیب است که این بالاخره اینجا آدم گیر می‌کند بسیاری از افرادی که اینها به مرام بزرگان نتوانستند بیایند با عین مقبولیت بزرگان در نزد آنها مثلاً آقای حداد یا مثلاً همین قضیه‌ای که مرحوم آقا راجع به آن آقا گفتند که کربلا رفته بودند و هر راهی را که می‌رود می‌بیند چاره‌ای ندارد، می‌گوید: این می‌گوید خب برو سوال کن برو پیرس بلند می‌شود می‌رود سوال می‌کند یک اشکال نمی‌تواند بگیرد اگر یک اشکال بگیرد هان اینجایش خراب است یک

اشکال نمی‌گیرد، بعد استخاره بکنیم بابا تو موقع نماز خواندن هم استخاره می‌کنی که نماز بخوانی یا نه؟ موقع روزه گرفتن استخاره می‌کنی؟ حق برایت روشن است استخاره می‌خواهی چکار؟ همین که می‌گوید یک استخاره بکنیم دیگر شما بدانید استخاره جوری در می‌آید که این را بدتر در هیچل بی‌اندازد چون وقتی که انسان آمد با وجود روشنایی، خیلی مساله دقیقه است، با وجود روشنایی مطلب آمد خودش را در قبال مواجهه ضعیف کرد کارش را ساخت تمام شد، کار خودش را دیگر ساخت یعنی گفت من مرد راهش نیستم، وقتی برایت قضیه روشن است خب بپذیر، صاف به خدا بگو خدایا فووش هم گمراه شدی که شدی به خدا بگو خدایا من راهم برای بدست آوردن ادله همین‌ها بود و آن را هم انجام دادم و گمراه شدم خب می‌خواستی نکنی، می‌خواستی نکنی، ولی‌ات برای چی زنده است؟ این ولی خودت را برای چی زنده درست کردی؟ تا اینجا نگاهش داشتی و تا اینکه بخواهد ظهور هم بکند برای کی؟ برای چه وقتی؟ راه من اگر غیر از این است بگوید بسم الله.

یک بنده‌خدایی بود آن موقع ما را نصیحت می‌کرد خب قصد خیر هم داشت گفت شما باید راجع به راهتان و وضعیتتان باید بروید توسل کنید گفتم خب توسل کنم، گفتم شما راهی برای توسل سراغ دارید که بنده انجام بدهم، یک راهی، خاصی، دعایی روزه‌ای قبلش نمازی چیزی ذکری فلانی گفت: نه همین استقاسه و فلان و اینها به امام رضا کفایت می‌کند، گفتم دیگر غیر از این مساله‌ای نیست چیز دیگری به نظرتان نمی‌رسد؟ گفت: نه گفتم: هیچی یک دفعه شک برش داشت که حالا چی می‌خواهم بگویم؟ گفتم حالا دارم ازتان سوال می‌کنم دارم از شما راهنمایی می‌خواهم چرا ایستادی؟ تو که اینقدر یقین به توسل داری خب چرا ایستادی؟ چرا دیگر اینچا به پ پ پته افتادی؟ شما می‌گوی: توسل

قبول دارم و می‌پذیرم، خب راهی سراغ دارید که اگر من رفتم و توسل کردم و نشد بگوئید نه این یک راه خاصی دارد از الان بگو راهش چیست؟ نماز است بخوانیم، روزه است بگیریم دعای چی چی است بخوانیم این راهی که برای توسل یک فکری کرد گفت: نه توسل است گفتم اگر من رفتم و کرده باشم چی؟ گفت چی شد؟ گفتم به شما چه ربطی دارد؟ آن دیگر به شما ربطی ندارد که نتیجه چی شد، شما می‌گویید این راه را برو، مگر نمی‌گویید من رفتم راه دیگر هم که نشان نمی‌دهید، می‌گوئید همین کفایت می‌کند، نشان می‌دهید بگو بسم الله بروم انجام بدهم روزه بگیرم فلان بکنم هر کاری بکنیم، دعای آل یاسین بخوانیم و زیارت امین الله و دعای مکارم الاخلاق هرچی می‌خواهیم بخوانیم بالاخره در نرو با این حرف که باید توسل کنید و من را از استدلال بیاندازید و از حجج دست مرا خالی کنید در نرو بگو توسل است بسیار خب ما این را می‌پذیریم خب شما که الان این را می‌گویید، گفتم خب حالا اگر من رفته باشم و انجام داده باشم گفت خب نتیجه‌اش چی شد؟ گفتم به شما ربطی ندارد دیگر، آنش دیگر به شما مربوط نیست شما می‌گویید راه را برو و ما هم رفتیم گفتم پس هر نتیجه‌ای که داشت شما ملتزم می‌شوید که به آن نتیجه عمل کنم، گفت باید ببینیم گفتم هان چی شد؟ باید ببینیم چی شد؟ شما که فرمودید: توسل پس بفرمائید که توسلی بکنید که نتیجه‌اش هم مطابق میل حضرت‌عالی در بیاید آن را بکنید، از اول خب بگو بابا اینقدر ما را نیچان، بعد هم بگو چرا توسل؟ این را بکن دیگر چرا امام رضا برویم و او را به دردسر بیاندازیم بابا خب تو که دنبال این آمدی خب چرا اینجا آمدی؟ حالا در خانه‌ات نشسته بودی و انجام می‌دادی و می‌رفتی هر کاری بود انجام می‌دادی، اینها همه‌اش بازی است حالا می‌آید می‌گوید آقا باهش صحبت دارند می‌کنند دارم باهش حرف می‌زنم خب چه راهی؟ برویم

امتحان کنیم خب بفرمائید بروید امتحان کنید خب رفتی کردی بعد چی شد؟ خب چرا می ایستی؟ تو وقتی که الان خدا این راه را برایت قرار داده که بر اساس فهم و شعور و ادراک انتخاب کنی و تو هم همین راه رفتی دیگر نگرانی از چی داری؟ راهی که خدا قرار داده بفرما، امام زمان تو راه دیگری سراغ داری بسم الله، ما که حرفی نداشتیم خودتان گفتید این راه را بروید، خودتان گفتید این گچ را کنار بگذارید، به جای گچ چیزهای دیگر در کله تان بگذارید خودتان گفتید طبق دلیل و ادله و فحص و این حرفها خودتان گفتید روایت امام سجاد وقتی می خواهید برویم سراغ کسی به فهم و عقلش و به معرفتش نگاه کنید ما خودمان رفتیم دیدیم و دیدیم مساله غیر از این است خب دیگر چرا می ایستی؟ استخاره ات چیست؟ استخاره دیگر نمی خواهد، یک راه است و در این هم شکی دیگر وجود ندارد، پس چرا این قضیه پیدا می شود؟ چون آقای فلان با این طریقه مخالف نبودند، مرحوم فلان «ح» را هم خیلی غلیظ بگوئیم که شک را بیشتر کند مرحوم دندلجی و بندلجی و فلان با این راه مخالف بودند، مرحوم آقا فلان راجع به اینها احتیاط می کردند، مرحوم آیت الله فلان در استکان اینها آب نمی خوردند و قائل به احتیاط بودند این مرحوم، مرحومهایی که درآمده این می آید چکار می کند؟ بیچاره را به استخاره می اندازد، ای دَدم وای، خدا می گوید خیلی خب راه که برایت روشن شد، طریقی که برایت روشن شد رفتی و همه چیز را هم خودت تجربه کردی، درست شد اینها را همه را تجربه کردی دیگر چرا دنبال استخاره می گردی؟ اینکه بروم دنبال استخاره یعنی چی؟ نمی خواهم بپذیرم نمی خواهم این وضعیت و حقیقت را برای خودم ثابت کنم. ابی الحدید و اینها هم همینطوری بودند در عین حال به امیرالمؤمنین نگاه می کرده می دیده اوه اوه نمی شود اصلا نزدیک شد، نمی شود اصلا به آن عالم نزدیک شد، آن اشعار

عجیبش:

فیک رسول المجتبی فیک البتین الانزع اشعاری که دور گنبد نوشته شده
والملاء المقدس اجمع موسی و کلیم و عیسی همه در وجود جمع شده آخر آدم
راجع به امیرالمؤمنین چی دارد می گوید

فیک الرسول المرتضی فیک الامام المجتبی فیک البطین الانزع

واقعا آن اشعاری که راجع به امیرالمؤمنین دارد دیگر کدام شیعه می آید یک
همچنین حرفهایی را بزند؟ ولی وقتی که نگاه می کنیم به آن ته قضیه این عمر را
مسخره می کند ولی وقتی که می رسد به مساله خلافت، آن مساله اساسی یک
طوری می گوید که بالاخره شده دیگر شده و نمی تواند آن چاقوی قاطع خودش
را بگذارد و قطع کند بین باطل و بین حق و اظهار برائت بجوید این کار را
نمی تواند بکند اینها دیگر نقاط ضعف است خیلی ها همینطورند خیلی ها
همین جور است تا این جور هم نباشد فایده ای ندارد.

تلمیذ:.....

استاد: نه بابا مسیر یومین منظور در مسافت است نه مسیر یومین با وسایل
خاص، مساله مسافرت مساله دورشدن از منزل است، در دور شدن از منزل دیگر
مسیر یومین نیست، فرقی در خود واسطه نیست، فقط یک مقدار مسافت
مشخص است، اگر پیغمبر الان بودند برای ماشین الگانس می فرمودند مسیر یک
ربع ساعت الگانس، در مسیره یومین که راجع به سفر است در آنجا میزان دور
شدن از منزل است که آنجا سفر به آن مقدار محقق می شود، حالا فرض بکنید که
اگر یک وقتی آدم با یک خر لنگ بجای اسب بخواهد سفر کند، حالا این خر
لنگان آمد و به جای مسیره یومین، ثلاثه ایام این را طی کرد، رسول خدا می گوید
مسیر یومین یا می گوید ثلاثه ایام؟ چرا؟ به خاطر اینکه آن مسافتی که باید طی

بشود خب طی نشده آن میزان دور شدن که دیگر با آن دور شدن شخص را نمی گویند در وطن است، می گویند خارج از وطن است آن مسافت، حالا اگر یک وقت مسیر یومین شد فرض کنید یک زمانی در زمان ظهور حضرت به جای ماشین، مردم سوار موشک شدند آن مسیر یومینش که می شود کره ماه دیگر زمین نیست.